

## سبب امروز و شعر معاصر: بررسی سوانح و مسکلات

### طرح مسکله

ادبیات و اجتماع در تأثیر و تأثر مدامند؛ در همه دوره ها، با وجود شدت و ضعف، چنین بوده است. ادبیات به آیینگی اجتماع می پردازد و اجتماع نیز، ضمن تأثیر بر ادبیات و جریانهای ادبی، گاه از آن جربانهها، در بسط جنبشها و خیزشهای اجتماعی، اثر پذیرفته و یاری گرفته است. این تعامل به دوره معاصر هم محدود نیست، بلکه، پیش از مشروطه نیز، ادبیات ما بهترین منبع برای بازساخت جامعه ایرانی است. آنچه مورخ نتوانسته یا نخواسته در تاریخ خود بنویسد، شاعر در شعرش و حتی لابه لای تغزلهایش گنجانده است. کدام تاریخ نوشته و نانوخته می تواند و توانسته است به اندازه غزلهای حافظ، سرزمین فارس را در قرن هشتم توصیف کند و لابه های پنهان روابط حاکمان و طبقات مختلف جامعه ایرانی آن عهد را نمایان کند؟ اگر با نگاه تاریخی و اجتماعی، اشعار حافظ را به مطالعه بگیریم، صرفنظر از ثبت و ضبط تاریخ و مناسبتهای تاریخی - که در شعر طرف توجه نیست - به واقع چیزی کمتر از محتویات شیراز نامه احمدبن ابی الخیر زرکوب و **مواهب الاهی** معلم یزدی (م ۷۸۹) و دیگر آثار تاریخی آن عهد، به دست نخواهیم آورد. کدام تاریخ نویس به اندازه فردوسی، وضعیت فرهنگی و اجتماعی ایران قرن چهارم را به تلویح و تصریح در ظرف حماسه و اسطوره و به زبان شعر بازگفته و روح حاکم بر زندگی مردم ایران آن عصر را نشان داده است؟ این همه تضاد و تقابل در شعر حافظ که اهل ادب با عناوین «پارادوکس و تضاد و هنجارگریزی

و آشنایی زدایی و خلاف آمدعادت» و ... از آن یاد می کنند، به طور قطع، نتیجه اوضاع اجتماعی پر از تضاد و جامعه پر از فریب و ریا، و تیره از نیرنگ و تباهی روزگار شاعر است که اینچنین صور خیال او را انباشته است. همان طور که حماسه پردازی و خودباوری فردوسی هم، برآیند خواسته ها و آرمانها و ارزشهای مطلوب انسان ایرانی روزگار شاعر است. دوره معاصر هم از این قاعده بیرون نیست و بلکه در متن و بطن این قاعده است و از جنبه هایی، حتی، آثار ادبی این دوره با تمام دوره های پیش از آن، برابر است.

در شعر کلاسیک ما، با همه طول و تفصیلی که دارد، اغلب، موضوعات مهم به شیوه های نه چندان متفاوت، توسط شاعران مختلف در دوره های دیگر، تکرار می شود، لذا ما، شاعران تکراری، زیاد می بینیم. این تکرار شدن موضوعات، البته، صرفنظر از ابتدال آن، در برخی مواضع به ساده تر شدن و در نتیجه فهم آسان تر شعر هم کمک کرده است؛ (و این همان چیزی است که شعر کلاسیک همچون امتیازی از آن برخوردار است و به فهم و درکش کمک کرده و می کند و شعر نو به دلایلی که گفته و خواهیم گفت، از آن خالی است و البته جای دریغ و افسوس هم ندارد.)، حال آنکه در شعر معاصر، کمتر شاعر اصیل و نوآوری را می توان سراغ گرفت که تکرار دیگری باشد، با آنکه ممکن است موضوع شعرشان مشترک باشد؛ ما در کار هر شاعر اصیل نوپرداز، با دنیایی تازه رو به رو هستیم که کمتر نام و نشانی از آن در ذهنمان است و گاه، اساساً



## سومین مهر کار

سببونی، سابقه نیست؛ شاید بدان سبب که آفرینشهای شعری در کار  
بزرگ با هم تفاوت فراوان دارد. مثل اینکه بگوییم موضوع کار  
یکی است اما، یکی با نقاشی به آن می پردازد، دیگری با شعر،  
سومی با رمان، چهارمی با نمایش، پنجمی با فیلم، ششمی با موسیقی

شاید بتوان گفت، در یک تقسیم بندی کلی، مهم ترین موضوعات  
شعر معاصر فارسی، اجتماع، انسان، سیاست و تعامل این هر سه با هم  
است، در حالی که در دوره های پیشین، دست کم دو مورد از موضوعات  
پیش گفته تقریباً از شعر ما غایب یا بسیار نادر است، اگر هم در مواردی  
به این موضوعات پرداخته اند، در حقیقت «مسئله» و «مشکل» شاعر،  
اجتماع و سیاست و جنبه ها و جوانب آنها نبوده است، به همین خاطر،  
از منظر سبک شناسی بسامد ندارد و مورد توجه نیست. حال آنکه در  
شعر معاصر، شعر از فردیت خارج شده و زندگی انسان امروز، و شاعر  
امروز، خواسته و ناخواسته با سیاست و اجتماع پیوند خورده و «شاعر/خود  
شاخه ای ز جنگل خلق است» و «با لبان مردم/لبخند می زند»<sup>۱</sup>، عضویت  
جمع را پذیرفته، دیگر به طبقه ای خاص تعلق ندارد و در عالم دیگر زندگی  
نمی کند و «در دو امید مردم را/با استخوان خویش/پیوند می زند»، لذا، دیگر  
نمی تواند تنها به خودش و به عشق خودش بپردازد، شعرش با اجتماع و  
سیاست درمی آمیزد و زبانش، زبان زمانه و اجتماع می شود. در چنین  
حالتی است که شعر با تاریخ و سیاست گره می خورد و اصلاً خود، تاریخ

روزگارش می شود. کمتر مورخی می تواند خفقان و سرکوب و تصلب سیاسی و اجتماعی و فرهنگی پس از ۲۸ مرداد ۳۲ را، آن گونه که در اشعار برخی شاعران آن سالها و از جمله شعر اخوان ثالث، عینی و ملموس و زنده نشان داده شده، بازگو کند: «... هوا دلگیر/ درها بسته، سرها در گریبان، دستها پنهان/ نفسها ابر/ دلها خسته و غمگین/ درختان اسکلت‌های بلور آجین/ زمین دلمرده/ سقف آسمان کوتاه/ غبار آلوده مهر و ماه/ زمستان است». (زمستان/ ۹۷).

شعر معاصر، مربوط به انسان معاصر است، دردهای او، آرمانهای او، زبان او و تاریخ اندیشه‌های انسان معاصر است. اساساً بعضی از بهترین شعرهای فارسی متعلق به همین دوره است، چرا باید از نعمت لذت بردن و ارتباط داشتن با آن محروم ماند؟ با اظهار فروتنی و احترام نسبت به قله‌های رفیع شعر کلاسیک و احساس افتخار بدانها، و نیز ادعان به نیاز همیشگی نسل حاضر به این میراث ارجمند، باید پذیرفت که اصولاً علائق و مطلوبها و دغدغه‌های فردی و جمعی انسان معاصر را باید در آثار ریشه دار شعر امروز جست وجو کرد، و حتی عاشقانه‌های خواننده‌ی امروز شعر، پیش و بیش از آنکه در شعر گذشته باشد، در شعر معاصر است. محض نمونه فقط به آثار دو تن از شاعران اشاره می کنیم که می توان آنها را «عاشقانه‌های» انسان امروز محسوب کرد. از شاملو: «مرا تو/ بی سببی نیستی...» (ص ۷۲۲)، «یله/ بر ناز کاری چمن رها شده باشی...» (ص ۷۷۱)، «من باهلام تو زمین/ من زمینم تو درخت...» (ص ۴۵۵)، «بوسه های تو/ گنجشک‌کان پرگوی باغ اند...» (ص ۴۷۵)، «دوستش می دارم/ چرا که می شناسمش/ به دوستی و یگانگی» (ص ۵۱۰) و... برخی از تغزلهای اخوان: «ای تکیه گاه و پناه/ زیباترین لحظه های» (آخر شاهنامه/ ۷۳)، «در ریچه ها» (آخر شاهنامه/ ۵۳)، «لحظه دیدار» (زمستان/ ۱۳۴)، «غزل ۴» (از این اوستا/ ۶۰)، «نماز» (از این اوستا/ ۷۶) و... البته، در کار برخی شاعران دیگر معاصر نیز، می توان سراغ چنین شعرهایی را گرفت که پرداختن به آنها موجب تطویل است.

باری، توجه آگاهانه و به دور از شیفتگی یا دشمنانگی به شعر معاصر، یک ضرورت ملی و اجتماعی و فرهنگی است و بی عنایتی به این مهم، یک گسست فرهنگی را، هم از منظر میراث ادبی و شعری و تاریخی و هم به لحاظ دگرگونیهای نحوی و واژگانی و آوایی زبان فارسی، موجب خواهد شد، که در دراز مدت زبان آن به نسلیهای آینده و زبان و ادبیات فارسی خواهد رسید. متأسفانه از هم اکنون، نوعی بیگانگی میان این میراث و نسل حاضر مشاهده می شود و گاه دانشجوی ما، در حوزه نثر معاصر هم، با ساختار جمله بندی و ترکیبات و واژگان یک نویسنده معاصر، بیگانه است - تا چه رسد به شعر - و مثلاً، نثر قرن پنجم از نثر داستانهای هدایت و آل احمد و چوبک، برایش آسان تر می نماید!

هر چند خسته کننده است که پس از گذشت بیش از هشت دهه از جریانهای جدی نوگرایانه در شعر فارسی، از مرافعة طولانی کهنه و نو سخن بگوییم، اما نحوه مواجهه و معرفی ما - در برخی مواضع و مواقع - از شعر نو و نیز حر فهای که گهگاه در گوشه و کنار شنیده یا نوشته می شود، چنین یادآوریهایی را الزام می کند؛ ضمن اینکه، ممکن است بسیاری از مخاطبان امروز، بی خبر از سابقه بحث و تحت تأثیر مسائل پیش گفته، به «حقیقت» جریانهای نوگرایانه و اصیل شعر فارسی نرسند، لذا، این بحث به ظاهر کهنه شده را باید برای نسل امروز و فردا مکرر کرد هر چند

برای نسل دیروز غیر لازم به نظر رسد.

اگر مسئولان و برنامه ریزان درسی دانش آموزان، از همان دهه های نخستین تثبیت جریان نوگرایی شعر، مواجهه‌ای واقع بینانه تر نسبت به مسئله داشتند و اگر فرصت می دادند تا شعر نو هم برای نسل معاصر به درستی و در کتابهای درسی دوره های مختلف عرضه شود و قد بکشد و ببالد تا هم نسل خود آنها و هم نسلهای بعد میوه اش را بچشند و مزه کند تا تلخ و شور و شیرینش بر جان شعرخوانان بنشیند - آن گونه که شعر کلاسیک هم بیش از ۱۲ قرن چنین فرصت و فراغتی داشته است - شاید امروز این مسئله به گونه ای دیگر بود؛ به هر حال، اکنون یا رویکرد مثبتی که در کتابهای درسی دانش آموزان نسبت به شعر معاصر دیده می شود، امید می رود این امر برای نسل امروز و فردا حاصل شود.<sup>۴</sup>

این همه گفتیم تا ضرورت آشنایی واقعی و گسترده نسل حاضر را با همه جنبه ها و جریانهای شعر و ادب معاصر، بیش از پیش، فراخاطر برنامه ریزان و مؤلفان محترم کتابهای درسی و مسئولان این بخش از فرهنگ جامعه آورده باشیم. در ادامه این نوشتار، به سبب تماسی که با دانشجویان امروز و دانش آموزان دیروز داریم، به طور مشخص، موانع و مشکلاتی را که می تواند ارتباط و آشنایی دانشجویان ادبیات فارسی را با شعر نو کم فروغ کند و آن را محدود و ضعیف نماید، به اختصار بررسی خواهیم کرد. برای انسجام بهتر مطالب، این موانع و مشکلات را می توان ذیل چهار مدخل دسته بندی کرد:

الف) مسائل و مشکلات دوره دانش آموزی.

ب) مسائل و مشکلات دوره دانشجویی.

ج) مسائل و مشکلات فردی و شخصی خوانندگان شعر - و در بحث ما یعنی خوانندگان دانش آموز و دانشجو.

د) مسائل و مشکلاتی که به ماهیت شعر نو مربوط است.

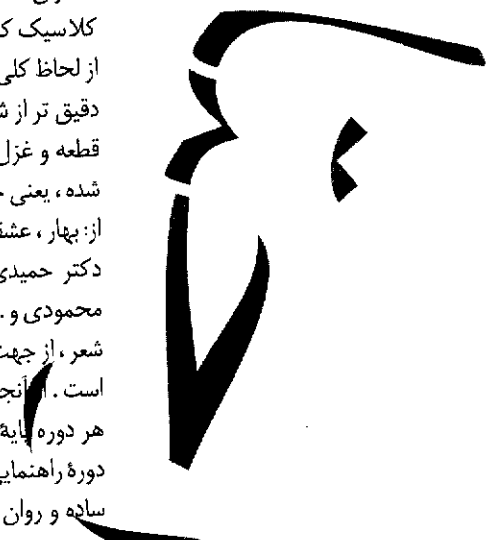
البته، نوع نگاه و برخورد برخی دستگاههای فرهنگی و تبلیغی و رسانه ای - در گذشته و حال - با بعضی چهره ها و جریانهای شعر نو و نیز اوضاع چاپ و نشر آن، خصوصاً در دهه شصت تا نیمه های دهه هفتاد و عوامل پیدا و پنهان دیگر هم در این عدم ارتباط درست و گسترده، بی تأثیر نبوده است و ما در این مختصر، فرصت پرداختن به همه آنها را نداریم.

#### الف) مسائل و مشکلات دوره دانش آموزی:

الف- ۱) نارسایی کتابها و برنامه های درسی پیش از دانشگاه در خصوص متون شعری معاصر، همچنان عامل مهمی در این عدم ارتباط درست محسوب است. تا اوایل دهه هفتاد که خبری از حضور جدی شعر نو در کتابهای دانش آموزان نبود و جز نمونه های اندک و اغلب شعاری و بعضاً ناموفق از بعضی شاعران نسل انقلاب، اساساً نمونه ای از شعر پویا و اصیل معاصر در کتابهای درسی وجود نداشت و جالب اینکه همین نمونه های اندک هم به دفعات عوض می شد. چند سالی است که کتابهای دانش آموزان تغییرات مثبتی کرده و آثار متنوع تر و به نسبت بیشتری از شعر نو در متون دوره راهنمایی و دبیرستان آورده شده است و این البته، موجب خوشحالی و امیدواری و سپاسگزاری است. با این وجود، یادآوری چند نکته ضروری است؛ در کتابهای متون فارسی دوره دبیرستان رشته علوم انسانی، یعنی در ۵ کتاب و برای ۴ سال تحصیلی دانش آموزی که

می خواهد مثلاً در آینده دانشجوی ادبیات فارسی شود، جمعاً ۱۹ شعر در قالب نواز ۱۱ شاعر آمده است که از این تعداد شاعر، یکی افغان و دیگری تاجیک است و از این تعداد شعر هم، دو شعر فقط برای حفظ کردن است. از مجموع این شعرها، چهار شعر مربوط به نیما (ای آدمها، می تراود مهتاب، ترا من چشم در راهم [برای حفظ]، داروک)، دو شعر از اخوان (باغ من و قسمتی از خوان هشتم)، دو شعر از سپهری (صدای پای آب، پشت دریاها [برای حفظ])، دو شعر از گرمارودی (قسمتی از خط خون، در سایه سار نخل ولایت) و دو شعر از عبدالملکیان است؛ همچنین از شفیی کدکنی، صفارزاده، امین پور، محمدکاظم کاظمی (شاعر افغان)، عبیدرجب (شاعر تاجیک)، مشیری و حسن حسینی هر کدام یک شعر. در مورد این نمونه ها و شاعران نکاتی را یادآور می شویم. نخست اینکه، جای چندین چهره برجسته از شاعران نوپرداز معاصر در این فهرست خالی است و در عوض از شاعرانی نمونه آورده شده که می شد از آنها چشم پوشید. دوم اینکه از چهره های بزرگ این فهرست هم، نمونه های روان تر و مناسب تر و بهتر آثارشان که به هر لحاظ مناسب اوضاع دانش آموز باشد، انتخاب نشده، و طبعاً این آثار نماینده و نمایانگر واقعی شعر معاصر نیستند، یعنی این نمونه و تعداد، نمی تواند دانش آموز را درگیر شعر نو کند، آن گونه که ملکه ذوق و ذهنش شود؛ حتی بعضی از این نمونه ها، ممکن است موجب خستگی و رویگردانی دانش آموز شود و چه بسا که او از همان آغاز با دیدن فلان نمونه شعر بی وزن یا آزاد، تصمیم خود را می گیرد و ناآگاهانه در مقابل کلیت شعر نو موضع می گیرد و آن را به کناری می گذارد. این مسئله، در مورد شعر سپید به مراتب حساس تر است و مثلاً «حماسه چهارده سالگی» عبدالملکیان، در عین دارا بودن ارزشهای معنوی و عاطفه نسبتاً قوی، به جهات مختلف و از جمله طولانی بودن، و زبان نثر گونه و کمی شعاری و فاقد موسیقی لازم، نمونه موفق و مناسب و ساختارمند و جذابی برای دانش آموز نیست. شاید برای چنین دوره ای نمونه های کوتاه تر و خوش آهنگی که از نوعی «هارمونی» لفظی هم برخوردار باشد، مناسب تر است. مثلاً در آثار مرحوم سلمان هراتی چنین نمونه های سپیدی هست و همچنین در آثار دیگران.

از سوی دیگر، اگر این فهرست را فقط در کنار نمونه هایی که از شاعران معاصر کلاسیک سرا آورده شده (صرف نظر از شاعران کلاسیک که آثارشان در این کتابها کم نیست) بگذاریم، تفاوت زیادی از لحاظ کلی می بینیم. تنها از شاعران معاصر کلاسیک سرا یا به تعبیر دقیق تر از شعرهای کلاسیک شاعران معاصر ۳۴ اثر در قالب قصیده و قطعه و غزل و رباعی و دوبیتی و چهارپاره و مثنوی در این کتابها نقل شده، یعنی حدود دو برابر نمونه های نو. شاعران این آثار هم عبارت اند از: بهار، عشقی، عارف، اقبال، نسیم شمال، پروین اعتصامی، همایی، دکتر حمیدی، فرخی یزدی، شهریار، اوستا، علی معلم، سهیل محمودی و... ملاحظه می شود که این فهرست، علاوه بر تعداد بیشتر شعر، از جهت تعداد شاعران نیز از فهرست پیشین متنوع تر و گسترده تر است. آنجا که دانش آموز، لزوماً یک سیر صعودی را طی می کند و هر دوره بایه دوره بعدی است، بی مناسبت نیست به کتابهای فارسی دوره راهنمایی هم نگاهی کنیم. دانش آموز باید از همانجا با نمونه های ساده و روان و کوتاه شعر نو آشنا شود. حتی اگر هم به درستی آن را



نفهمد، همین که بتواند یک ارتباط حسی و عاطفی با آن پیدا کند و دست کم نگارش و املائی آن را ببیند، کافی است. در سه کتاب دوره سه ساله راهنمایی دو شعر از نیما (پرواز و قسمتی از افسانه) آورده شده که پیداست شعر «افسانه» برای دانش آموز سال اول راهنمایی و اساساً برای دوره راهنمایی مناسب نیست، و دو شعر از سپهری (آب را گل نکنیم، روشنی - من - گل - آب) که باید گفت تنها نمونه های مناسب و جدی شعر نو در این دوره و این کتابها است. باقی شعرهای معاصر، از شاعران کلاسیک سرایی همچون حسین مسرور، بهار، فروزانفر، پروین اعتصامی، صورتگر، کیانوش، سبزواری و... است.

نکته دیگر اینکه مثلاً، برای رسیدن به شعر «آی آدمها»ی نیما و «باغ من» اخوان و حتی نمونه های جدیدتر، یک روند و روال منطقی زبانی و زمانی در نظر گرفته نشده؛ غزلی در یک کتاب با شعر نو همراه شده و برای دانش آموز دانسته نیست که این دو چه نسبتی با هم دارند؟! این غزل یا قطعه و مثنوی و قصیده موزون و مقفی و ساختارمند، تحت چه شرایطی (منظورم تنها چرخه تاریخی نیست) به این شعر آزاد ظاهراً بدون ساختار و به هم ریخته یا اصلاً فاقد وزن عروضی، تبدیل شده است؟ دانش آموز باید از دوره راهنمایی با مباحث ساده و کوتاه و روان در خصوص تغییرات شعر معاصر آشنا شود و از همان زمان، نمونه های ساده تر و آهنگین شعر نو را ببیند و بخواند و این امر، اگر همچنان در سالها و دوره های بعد تکرار شود، در تثبیت ذهنی شعر نو و پذیرفتن آن، راهگشا است، حتی اگر به خوبی برای دانش آموز قابل فهم نباشد. انتخاب و نقل نمونه های خوش آهنگ و روان شعر نیمایی و نیز «طرح»های جذاب و پرتین و قابل فهم از شعر سپید در کتابهای دوره راهنمایی، بسیار ضروری است و می بایست کم کم این روند به سمت آثار پخته تر و عمیق تر شعر نو ادامه پیدا کند و در سالهای پایانی دوره دبیرستان به آثار اصلی و بزرگ آن برسد. این طرح، البته در خصوص شعر و نثر کلاسیک هم شایسته به کار آوردن است.

مسئله مهم دیگر در این خصوص - همان گونه که پیشتر گفتیم - این است که از آثار همه چهره های برجسته و طراز اول شعر نو فارسی که استادی و پیشتازی شان در این هنر، چون تابناکی خورشید قابل انکار و تردید نیست، استفاده نشده و اصلاً نامی در این کتابها نیست. از منظر ملاحظات ملی و فرهنگی و اجتماعی پسندیده نیست که برخی از مهم ترین آثار شعری و هنری ما - به هر علت - از دانش آموز دریغ شود و این یک زیان ادبی و هنری و فرهنگی است که بر خود تحمیل می کنیم. برای دانش آموزی که زبان و ادبیات فارسی می خواند و قرار است دانشجوی مثلاً همین رشته شود، واجب است که رد و ریشه این چهره ها و آثارشان را از همان دوران مدرسه و دبیرستان بگیرد، نه اینکه وارد دانشکده شود در حالی که یک شعر از آنها نخوانده و ندیده باشد. از شاملو به عنوان بزرگ ترین شاعر سپیدسرا و یکی از شاعران بزرگ زبان فارسی، و صاحب هیچده دفتر شعر - که آثارش به تنهایی حاوی تحولات و پست و بلندها و افت و خیزهای بیش از پنج دهه از جریانهای شعر فارسی است - هیچ شعری در این کتابها نیست. از فروغ فرخزاد به عنوان شاعر پیشتاز و نخبه و تحولگرا و صاحب پنج مجموعه شعر تأثیرگذار، اثری نمی بینیم! آیا واقعاً از میان آثار آنها شعری پیدا نمی شود که مثلاً به لحاظ اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و انسانی و ادبی، قابلیت عرضه برای دانش آموز،

داشته باشد؟ این قهر بالاخره باید یک زمانی به آشتی بینجامد.

وقتی ما از بزرگان شعر کلاسیک غزل و قصیده و مثنوی و... در این کتابها می آوریم - و کاری است بسیار لازم و بایسته - دیگر چه نیازی است که نمونه های تکراری همانها را با حجم و تعداد فراوان از کسانی که قطعاً شأن شاعری چندان قوی ندارند و حافظه مردم و تاریخ ادبیات ما هم آنها را به نام شاعر نخواهد پذیرفت، (هرچند که در زمینه ها و هنرهای دیگر استاد باشند) در این کتابها تکرار کنیم؟ البته، به هیچ روی قصدمان تخطئه شاعران معاصر کلاسیک سرا و جایگزین کردن نوپردازان نیست، چرا که حذف هر طرف، زیانهایی در پی دارد، منظور ایجاد نوعی تعادل و تناسب به لحاظ کمی و کیفی میان آنها است، به گونه ای که، یکی، جای دیگری را تنگ نکند. آیا واقعاً آوردن این همه شعر از چهره های درجه چندم که اغلب به جریانها و تحولات شعر فارسی هم اعتقادی نداشته و ندارند، به صرف معاصر بودن و به عنوان شاعر معاصر، ضرورت دارد؟

دانش آموز ما، دانشجوی ادبیات فارسی می شود، حال آنکه نمی داند فلان شاعر معاصر زنده است یا مرده؟ وقتی همان جلسه اول از دانشجویان کلاس سوال می کنی از کدام شاعر معاصر سطری، مصرعی، بیتی در حافظه دارید؟ جز یکی دو نفر - اگر پیدا شود - همه به هم نگاه می کنند. وقتی نام شاعران را می ببری، حیرت بیشتر می شود! با این شرایط باید کمی به او حق داد، چون از شعر معاصر - شعر اصیل و جدی و جریان ساز - چندان چیزی نیندوخته که بخواهد در دانشگاه آن را ادامه دهد؛ در حالی که شعر کلاسیک را در حد خودش دیده و خوانده و لذا، همان را دنبال می کند، اما شعر نو را تازه می خواهد با دو واحد درسی، بسم الله، شروع کند!

نکته دیگر اینکه، تاریخ و مطالعه جریانهای اجتماعی و تاریخی و سیاسی، زمینه و مقدمه شناخت شعر هر دوره است و درست به همین جهت دانشجویان شش واحد تاریخ ادبیات در دانشگاه می خوانند، و اصلاً مطالعه ادبیات بدون آشنایی با تاریخ، حرکت در خلأ و گردش در تاریکی است؛ در حالی که دانش آموز، یعنی دانشجوی آینده، یا با تاریخ اجتماعی و سیاسی معاصر، آن گونه که به صورت زمینه ای برای جریانهای ادبی و شعری تحلیل شود، آشنا نیست و جایش در کتابها خالی است یا اینکه اگر خود به مطالعه بپردازد، تاریخی را که در دبیرستان می خواند، بعضاً همسان و موافق جریانهای اجتماعی و سیاسی طرح شده در شعر معاصر، نمی یابد. این نکته، پرداختن ساده و مختصر به چگونگی شکل گیری جریانهای نوگرایانه ادبی را - دست کم از مشروطه به این سو - در کتابهای دوره راهنمایی و دبیرستان، آن هم با زمینه ای تاریخی و اجتماعی، الزام می کند.

**الف-۲) ناتوانی برخی از دبیران ادبیات در ارائه درست و تفسیر و تحلیل همین مقدار از شعر نو، عامل دیگر این عدم ارتباط و آشنایی است. البته، این ناتوانی، خود، تا حدودی معلول همان موانع پیش گفته است؛ چه، این دبیر نیز، در چنین فضایی و با چنین موادی - وحتى فقیرتر از اکنون - بالیده است. شیوه معنی کردن شعر نو با شعر کلاسیک تفاوت فراوان دارد که اگر به آن توجه نشود، موجب بدفهمی و سردرگمی و عدم درک زیباییهای شعر و در نهایت، باعث عدم برقراری ارتباط درست با شعر می شود.**

فارغ از ارزشگذاری، اصولاً شعر نو را نباید و نمی توان مثل شعر کلاسیک معنی کرد. در شعر کلاسیک، طبق روال معمول، واژگان مشکل و کهن را معنی کرده و نحو به هم ریخته شعر را مرتب می کنیم و اشاره ها و تلمیحات احتمالی و صور خیال آن را هم باز می گوئیم و در نهایت، یک معنی به اصطلاح «دانش آموز پستند» ارائه می کنیم تا او بتواند بنویسد. وقتی به شعر نو هم می رسم، دانش آموز همین انتظار را دارد، معلم هم سعی می کند برای هر سطر یک معنی بگوید و او را قانع کند؛ در حالی که اساساً در شعر نو - به اندازه شعر کلاسیک - واژگان مشکل نیست و نیازی به فرهنگ و لغت نامه ندارد، بلکه، اغلب باید به تفسیر کلی و یک دریافت از کلیت شعر اکتفا کرد، منتها با یک نگاه متفاوت، و سعی کرد دانش آموز را هم با این تفاوت نگرش آشنا کرد؛ چه، مشکل ابهام احتمالی شعر نو، به «چیزها»ی دیگری غیر از لغت و ترکیب و واژگان مربوط است. بی راه نیست همین جا به یک نمونه توضیح شعر نو که در کتاب دبیرستان آمده، اشاره کنیم؛ در توضیح شعر «باغ من» اخوان، در فارسی سال دوم دبیرستان آمده است: «شاعر به توصیف پاییز می پردازد و برخلاف دیگران، پاییز را نه فصل بی حاصلی و خشکی و نازیبایی که مظهر زیبایی و پادشاه فصلها می داند و هم اوست که با اسب زرد یال افشان خویش در باغ زندگی شاعر می خرامد!». آیا واقعاً این مقدار توضیح بی اشاره به زمینه و محتوای اجتماعی و سیاسی شعر کافی است؟ اخوان وقتی این شعر را به شخصی - یدالله قرایی -

کردن شعر نو آشنا شود.  
از سوی دیگر، درست خواندن و درست نوشتن شعر نو - آن گونه که شاعر نوشته و با رعایت همان علایم سجاوندی و نگارش - در فهم و روان خوانی آن بسیار مهم است، و این در گام نخست به عهده معلم و دبیر است.

### ب) مسائل و مشکلات دوره دانشجویی:

ب-۱) دانش آموز، با آن میزان از آشنایی با شعر معاصر - آن گونه که تا اینجا گفتیم - به عنوان دانشجوی ادبیات فارسی وارد دانشگاه می شود. نخست حدود ۳۴ واحد شعر کلاسیک دوره های مختلف را می خواند، سپس می خواهد آثار شعری یک دوره بسیار مهم و پر جوش و خروش و صد ساله معاصر را هم، حداکثر در ۱۳-۱۴ جلسه - اگر به تعطیلی و ... بر نخورد - و در قالب دو واحد مطالعه کند. آیا ممکن است؟ حتی در این فرصت نمی توان به زمینه های پیدایی و شکل گیری شعر معاصر پرداخت. اگر استاد خیلی دل بسوزاند، فقط می تواند کاری کند که دانشجوی با این دو واحد، مثل یک تماشاچی و عابر از مقابل تابلوهای رنگارنگ یک نمایشگاه بزرگ، با آثار سمعی و بصری کاملاً جدید عبور کند و فقط یک نظر به بعضی تابلوها بیفکند و مکثی کوتاه کند - البته اگر بخواهد - و رد بشود؛ فرصت توقف نیست، آن هم در نمایشگاهی که همه چیزش برای او تازگی دارد و گیج کننده است.

# دستگاه پنهان

از سوی دیگر، هیچ متنی وجود ندارد و نمی تواند وجود داشته باشد که هم کامل باشد و هم بتوان در این فرصت تدریس کرد. اصلاً چنین انتظاری نادرست است که یک متن بتواند از عهده این مهم بر آید. شاید بهتر آن باشد که این جریان آشنایی، از مدرسه و دبیرستان، به صورت درست و پایه ای، شروع شود و در دانشگاه نیز با فرصتی بیش از آنچه هست، پی گرفته شود؛ یعنی، باید دانشجوی پایه های آشنایی اش، به طور مستحکم از قبل ریخته شده باشد و مقارنی از راه را ریموده باشد، چرا که دانشگاه نمی تواند و نباید آغازگر این راه باشد.

ب-۲) استادان مدرس شعر نو نیز، بعضاً همان مشکلات دبیران را دارند؛ یعنی یا به آن بی علاقه و بی میل اند و یا ناتوان از تدریس درست آن. گروهی که، هم میل و علاقه دارند و هم توانایی تدریس، گاه گرفتار موانع تازه تر، معذورات و محظورات درست و نادرست و ملاحظه کاریها و بعضاً سیاسی کاریها می شوند. مدرس علاقه مند و آشنا به کار، گاه درمی ماند که در این فرصت به کدام شاعر، به کدام شعر او و با چه زمینه ای بپردازد؟ در نهایت هم، کار با ذکر زندگینامه و شرح حال او و خواندن شعری، خاتمه پیدا می کند.

تقدیم کرده، در حاشیه عنوان آن نوشته: به یاد آن «گذشته» خوبا و «گذشته» را برای تشخیص و تأکید در گیومه گذاشته. اساساً «باغ من» اخوان، باغ «او» نیست، باغ «ما» است؛ باغی است به وسعت ایران و آن گذشته هم گذشته ای است که اخوان می جست و نمی یافت و میوه هایش هم مردان و میراثهای آن، نه آن گونه که در کتاب فارسی دبیرستان آمده: «میوه هایی که روزی سر بر اوج آسمان داشته اند و امروز در دل خاک خفته اند!» چه امتیاز و افتخاری برای باغ است که میوه اش سر بر اوج بسایند؟ آیا نمی توانیم و نباید به احتمال هم که شده، بگوئیم این «پادشاه فصلها» غیر از توصیف ظاهری شعر از فصل رنگارنگ پاییز، ناظر به پادشاهی پهلوی هم هست که در این باغ خزان زده - ایران - فارغ از هر چه و هر که، سوار بر اسب مراد می چمد؟ اگر یکسر آن گونه که در توضیح کتاب آمده شعر یاد شده را معنی کنیم، سطح شعر اخوان را در حد یک شعر رمانتیک آبکی که غروب را به صبح و پاییز را به بهار و غم را به شادی و شب را به روز ترجیح می دهد، تنزل داده ایم. در چنین مواردی، شاید بهتر آن باشد که اصلاً هیچ «نشانه» ای به خواننده ندهیم و معنا نکنیم و یا اگر به این کار اقدام کردیم، همه «کند» های احتمالی را بدهیم تا دانش آموز از هم اکنون با محتوای شعر و شیوه متفاوت معنی

کسانی که در دانشگاه ادبیات فارسی تحصیل می‌کنند، بی‌این مایه خدادادی -ذوق- و به انگیزه‌های دیگر و یا «از بد حادثه»، آمده‌اند و به هر چیز علاقه دارند جز ادبیات و شعر! غالباً هم با بی‌حالی و بی‌ذوقی خود، شور و حال و انگیزه را از آن تعداد اندک «اهل» می‌گیرند! این را چه باید کرد؟ روشن است که این مسئله هم مانعی است، دست کم برای کسانی که می‌خواهند.

#### د) مسائل و مشکلاتی که به ماهیت شعر نو مربوط است:

د-۱) شعر نو به جهت فرم و محتوا و زبان، برای خوانندهٔ مأنوس با شعر کلاسیک و خصوصاً دانش آموز و دانشجوی مبتدی یک اتفاق کاملاً جدید است. قرن‌ها این شعر با فرم خاص و ساختار ظاهری مصراع و بیت و مطلع و مقطع و جای مشخص قافیه، و وزن معلوم و محسوس و برابر - به لحاظ ارکان و افعیل- تکرار شده و در قالب‌های گوناگون ورزیده و سروده شده است. خواننده، از قبل تکلیفش نسبت به این مسائل روشن است و فهمیدن این شعر با توجه به همان پیش‌داشته‌ها و به علت خوگر شدن با آن، آسان است؛ اما، برای دانش آموز و دانشجو و هر خواننده مبتدی دیگر، مشکل است که به یک بار از آن شیوه جدا شود و شعر و شیوهٔ دیگری را بیاموزد. حافظهٔ تاریخی و شعری ما نیز از این شعر و شیوه -نو- تهی است؛ یعنی ما یاد گرفته‌ایم که شعر را آن گونه بخوانیم

بودن هم خود به تنهایی، ارزش یک شعر نمی‌تواند بود، اما، واقعیت این است که اجتماعیات شعر معاصر بیشتر از سایر مقوله‌ها و بیشتر از همه دوره‌های قبل است. از سوی دیگر، نگاه‌هایی که در دوران اختناق پهلوی به شعر برخی از شاعران بزرگ معاصر -به عنوان پیشگام و پیشتاز بخشی از جریان روشنفکری و مبارز- معطوف بود و نوع تعامل و زندگی آنها و نیز برداشتی که هر خواننده ممکن است از شعر آنها بکند، باعث شده که برخی از چهره‌های نامدار شعر معاصر و آثار آنها در دانشگاه هم مجال طرح پیدا نکند و مدرس نیز با توجه به همین امر، از پرداختن به بسیاری از آثار مهم شعری با تم سیاسی و اجتماعی، ابا می‌کند. پر بیراه نیست اگر بگوییم، سیاست به این معنا و با این ملاحظات، به کار برخی شاعران بزرگ ما لطمه‌ها زده که محرومیت از خواننده شدن، از جمله آنها است.

#### ج) مسائل و مشکلات فردی و شخصی خوانندگان شعر نو

(و در بحث ما، دانش آموزان و دانشجویان):

سهام دانش آموز و دانشجو هم در ایجاد ارتباط بهتر و گسترده تر با شعر نو، فارغ از متن و معلم و استاد و اوضاع و فضا و ... کم نیست. گریز از تنبلی و پخته خواری و دوری از آسان‌گیری، مهم‌ترین اقدامی است که خود فرد باید در این راه انجام دهد. شعر نو، بنا به دلایلی که

# خیابان آرزو مهر و ماه

و بفهمیم که یک غزل یا مثنوی یا قصیده و ... را. خالی بودن شعر نو از برخی لوازم و جوانب شعر سنتی - عموماً- و عاری بودن شعر سپید از وزن عروضی و موسیقی پر جاذبه شعر کلاسیک - خصوصاً- رغبت به آن را کم می‌کند، یعنی جاذبهٔ آن در ابتدا برای خواننده کم است و گاه موجب خستگی و ملال خوانندهٔ مبتدی هم می‌شود.

اگر بپذیریم که در شعر نو اصل و ریشه دار، دید و نگاه شاعر نسبت به هر چیز عوض شده، به تبع آن، تعریف و تلقی از شعر و لوازم آن و همهٔ آنچه به موسیقی و فرم و زبان شعر مربوط است نیز، تغییر کرده است، پس، خواندن - چنانکه نوشتن- و تفهیم و تفهیمش هم عوض شده، بنابراین، خواننده هم باید به نگاه تازه برسد، همان طور که شاعر با این نگاه به شعری تازه رسیده است. برای همین است که شعر نورانی توان مثل شعر کلاسیک سطر به سطر - و به تعبیر قدیمی، بیت به بیت- معنی کرد، چرا که دیگر بیتی وجود ندارد تا معنای نسبتاً مستقلاً از کل داشته باشد. اصولاً واحد شعر سنتی مصراع و بیت است، حال آنکه در شعر نو این واحد به «بند» و «پاراگراف» تغییر یافته و گاه حتی «کل شعر» به منزلهٔ واحد شعر است و قابل تجزیه نیست؛ لذا، در چنین شعری، خواندن کل شعر و تحلیل محتوای آن و «دریافتی کلی» از آن، منظور است. می‌توانیم بگوییم اساساً، شعر نو یک «کلیت» است با یک ساختار منسجم

به برخی از آنها اشاره کرده و خواهیم کرد، خواندن و فهمیدنش، در ابتدا قدری دردسر دارد و سهل‌انگاری و عدم روحیه جست و جو و پرسش، کار را بر ما سخت تر می‌کند. از سوی دیگر، بالاخره تحصیل در مدرسه و دانشگاه هم یک دوره است و چنانچه، متن بهتر و پربارتر گردد و فرصتها هم بیشتر شود، بالاخره این زمان خواهد گذشت؛ دانش آموز و دانشجو، خود باید بخواند و بپرسد تا از راه‌هایی غیر از کلاس، با مطالعهٔ شخصی آثار شاعران و دیدن مجلات تخصصی و حضور در مجامع و نشستهای علمی مربوطه و انجمنها و جلسات نقد و شعرخوانی، و از همه مهم تر، با مطالعهٔ مناوم «ادبیات اکنون»، همپای تحولات به پیش برود. امروز، به همان میزان که آشنایی با شعر مثلاً دههٔ چهل و پنجاه، بسیار برای ما ضروری است، همین طور هم، تنفس و توقف در فضای شعر آن دهه‌ها، نه لازم و نه کافی است. باید در فضای شعر اکنون زندگی کرد و نفس کشید تا آن را فهمید، و گرنه از قافله عقب خواهیم ماند و جبران بسیار مشکل خواهد بود.

در همین جا این نکته را هم یادآور شویم که اگر زمین و زمان در کار شوند تا من دانش آموز و دانشجوی بی‌علاقه به شعر و عاری از «سر سوزنی ذوق» را به از بر کردن غزل حافظ و خواندن شعر نیما و اخوان وادار کنند، راه به جایی نمی‌برند. متأسفانه، بیش از هشتاد درصد از

و به هم پیوسته، هر چند از ظاهرش چنین برنماید. بنابراین، کلیت زنجیروار شعر، معنی کردن حلقه به حلقه را بر نمی تابد و اصلاً نمی شود چنین کرد. ۲-۵ شعر فارسی در گذشته ظرف مواد غیر شعری فراوانی بوده است: فلسفه، حکمت، کلام، طب، نجوم، تفسیر، حدیث، فقه، تاریخ، نرد، شطرنج و... از این روی، گذشتگان ما، لزوم توجه به این معلومات را برای فهم شعر و کار شاعری لازم می دانسته اند و امروز هم دانش آموز و دانشجو، اگر کلیات و مقدماتی از این معارف نداند، شعر را نمی فهمد. اصولاً تمام شرحها و تعلیقات و گزیده پردازیها، در جهت ارائه موجز و اندک همین معارف و شرح مشکلات آنهاست. در کتابهای درسی دانش آموزان هم، معمولاً توضیحاتی در خور شرایط و زمینه ها، پیرامون معارف پیش گفته در شعر کلاسیک، عرضه می شود؛ اما در شعر معاصر عموماً و قالبهای نو، خصوصاً، اغلب، این معارف پیش گفته غیر شعری، حضور ندارند و در عوض، «حرف»ها و «چیز»های دیگر و بدون سابقه، فراوان است که بی فهم آنها، شعر به معما می ماند. اشاره به جریانها و وقایع اجتماعی و سیاسی معاصر و پیوندی که شاعر میان این جنبشها و اشخاص روزگار خود با دیگر روزگاران و دیگر اشخاص دیر و دور ایجاد می کند، این امر را بر خواننده الزام می کند که ناچار است تاریخ معاصر را خوب بداند، به زمینه های سیاسی و اجتماعی سرودن فالان شعر آگاه باشد و به تاریخ سرودن شعرها و حتی به «تقدیمی» بودن یا نبودن آنها - و اینکه به چه کسی تقدیم شده - و نیز به عنوان و «اسم» هریک توجه و دقت کند؛ چیزی که اصولاً در شعر کلاسیک وجود ندارد.

در خصوص «قرار دادهای ادبی» شعر کلاسیک که به مسائل فنی شعر - همچون وزن و قافیه و قالبهای شعری و مثلاً اجزای یک قصیده و... - مربوط است، و اینکه این موارد در شعر نو به هم ریخته و طرف توجه نیست، پیش از این سخن گفتیم، اکنون اضافه می کنیم که سنتهای ادبی هم نزد هر قوم و در هر زبانی، در دوره های مختلف، تغییر می کنند؛ هر چند این تغییرات در شعر کلاسیک بسیار بسیار اندک و آهنگ آن کند بوده است. عاشق و معشوق بودن گل و بلبل، مجعد و سیاه بودن زلف، سیاه بودن چشم - به عنوان معیار زیبایی - رابطه عاشقانه شمع و گل و پروانه و... از «سنتهای ادبی» شعر فارسی محسوب می شوند که در شعر نو مورد توجه نیستند و مثلاً توضیحاتی که شاملو در عاشقانه هایش از «آیدا» می کند، یا نگاهی که سپهری به مقوله «نسبیت زیبایی» دارد و دخل و تصرفاتی که مثلاً اخوان و فروغ و م. سرشک و دیگران در تلمیحات گذشته کرده اند، حاکی از برهم خوردن و تغییر سنتهای ادبی گذشته و بنا نهادن سنتی متفاوت و جدید است. حتی با یک نگاه اجمالی به آثار شاعران نوپرداز درجه اول، خواهیم دید که تلمیحات و اشاراتی را به کار برده اند که اصولاً در هیچ دوره ای در شعر ما معرفی نشده اند و خواننده نیز سابقه ای از آنها در ذهن و خاطر ندارد. اشارات و تلمیحات بومی و اقلیمی و محلی و شخصی و ملی و حتی فراملی در شعر نو فراوان است و در صورت عدم آشنایی با آنها، شعر فهمیده نمی شود و بسیاری از زیباییها و جوانب پنهان آن، مغفول می ماند. البته این مسئله غیر از آمیختن تلمیحات گذشته با مسائل و جریانهای معاصر و دخل و تصرف در آنها است.

استفاده ای که در شعر معاصر از عنصر تلمیح می شود بسیار گسترده تر و پیچیده تر از کاربرد اغلب گذشتگان است؛ یعنی استفاده ای است روز آمد

و تلمیحی است امروزی و باز تولید شده. «حلاج» از قرن چهارم به قرن پانزدهم هجری آورده می شود و با آزادگان و مبارزان این روزگار، یکی می شود و هویتی امروزی می گیرد، چنانکه گویی به اکنون تعلق دارد نه پانزده قرن پیش؛ (در **کوچه باغهای نشابور**، م. سرشک/۴۷). اخوان «توران شاه» و «شاه توران» را طوری به کار می برد که هم به افراسیاب و هم به دختری به این نام - که در جوانی با او آشنا بوده - تلمیح و ایهام دارد، (ارغنون/۷۴). گاهی نام فیلمها، بازیگران، قهرمانان داستانها، هنرمندان، خوانندگان و حتی افراد عادی جامعه در شعر به عنوان تلمیح آورده می شود و شاعر در این مورد، محلوده ای نمی شناسد. اکنون نمونه هایی از انواع تلمیح در شعر بعضی شاعران معاصر، نقل می شود: در شعر نیما، اشاره های محلی و اقلیمی فراوان است: «سریوبلی» (خانه سریوبلی/۲۴۳) که نام دهی است در کجور نزدیک هزار خال؛ «ری را» (۵۰۵) نام زن - به طور مطلق - و نیز نام پرنده ای کوچک؛ «ماخ اولوا» (۴۵۷) نام معبر و گذری است از یوش به سمت غرب؛ «انگاس» (۶۹) روستایی در شهرستان نوشهر که مردمش به ساده نگری و زودباوری معروف بوده اند؛ «ازاکو» نام قلعه و مرتعی در یوش، «واژنا» نام منطقه ای کوهپایه ای در نور و نیز نام کوهی در یوش نزدیک خانه نیما، (برف/۱۲۵).

اخوان، شبکه گسترده ای از انواع اشارات و تلمیحات را به کار گرفته و ساخته است که برخی کاملاً جدید و فردی است، نمونه را: «مایا»، که نام طولی او بوده (تو را ای کهن بوم و بر ۳۴۷/... و در حیات کوچک پاییز/۸۳ و ...). «ماث»، که نام اختصار مهدی اخوان ثالث است (در **حیات کوچک پاییز در زندان /خوان هشتم**)؛ «مزدشت»، که باز هم ساخته خود او و ترکیبی لفظی و معنایی از مزدک و زرتشت است (زندگی می گوید: اما باید زیست/۳۱ و ...). «عمو زینل»، هم زندانی اخوان و «عمو عینل»، کسی که به دست عموزینل کشته شده (زندگی می گوید: اما باید زیست/۳۵، ۳۴ و ...). «شاتقی»، «میرفخرآ»، «دخو»، هر سه از هم زندانیهای اخوان (زندگی می گوید: اما باید زیست/۶۳ و ...). در کار شاعران دیگر هم انواع اشارات و تلمیحات تازه فراوان است: «آیدا»، «پوری» و «مرتضی» که اولی همسر شاملو و دومی و سومی زن و شوهر مبارزی که توسط رژیم پهلوی زندانی و سپس یکی شان اعدام می شود... (هوای تازه/۲۱۵، از **هوای آینه ها** /۳۶)؛ «نازلی»، نام مجازی یکی از مبارزان ارمنی توده ای در شعر شاملو (هوای تازه/۷۴)؛ «عمو زنجیرباف»، شخصیتی حاضر در بازی کودکانه با خصلتهای بد و دشمنانه (هوای تازه/۳۵۴)؛ «دش اکل»، نام یکی از داستانهای صادق هدایت و قهرمان محبوب آن قصه (باغ آینه/۱۴۹)؛ «سیلک»، نام تپه های باستانی نزدیک کاشان در شعر سپهری (هشت کتاب/۲۷۴)؛ «منوچهر و پروانه»، برادر و خواهر سهراب سپهری (هشت کتاب/۳۹۱) و تلمیحات فراملی و فرامرزی همچون: «شن چو»، نام مبارز خیالی کره ای در شعر شاملو (قطعه نامه/۹۶ و ...). «لومومبا و موسی چمبه»، نام دو شخص، یکی انقلابی و دیگری قاتل او، اهل کنگو (نور ای کهن بوم و بر دوست دارم/۳۵۲)؛ «جمنا»، رودی در شمال هند (هشت کتاب/۳۲۳ و ...). «سرنات»، محلی در شمال شهر بنارس هند (هشت کتاب/۳۲۱)؛ «تاراس بولبا»، نام شخصیت اصلی یکی از داستانهای گوگول نویسنده روسی (زمستان/۱۴۹)؛ «بلزن و داخائو»، نام دو کشتارگاه انسانی در اروپا



که نازبها ایجاد کردند (قطعنامه/۷۴) و انبوه اشارات و تلمیحات دیگر ۷. این همه، ثابت می‌کند که فهم بسیاری از آثار شاعران معاصر هم، به معلومات «پیشینی» و معارف جنبی و تکمیلی و پی بردن به ریشه‌ها و زمینه‌های اشارات و تلمیحات تازه، نیاز دارد و عدم آشنایی با این مقوله‌ها، موجب می‌شود شعر برای خواننده گنگ و نامفهوم باقی بماند.

۳-۵) نکته مهم دیگر، توجه به مسائل و مباحث زیباشناختی شعر معاصر و زبان اکتونی فارسی است. پیچ و خمها و کج تاییها و هنجارگریزیها و بازیهای زبانی، در هر دوره‌ای - به سبب تحولات در صرف و نحو و واژگان زبان - با دوره‌های دیگر، قدری تفاوت دارد و شعر نو نیز که به مسئله زبان و گزینش واژگان و ترکیب سازی و گاه حتی، تقطیع حروف یک کلمه، توجه ویژه دارد، می‌تواند خواننده مبتدی را، قدری مشغول و بلکه متوقف کند. شاعر نوپرداز به واژگان «شعری» و غیرشعری معتقد نیست. در شعر او هر واژه‌ای، اگر جای خودش را پیدا کند و خوش بنشیند، «شعری» است، برای همین، سیمان و فندک و میز و بشقاب و لیوان و هرآنچه در پیرامون او است، می‌تواند در شعر وارد شود. این امر، با آنکه ساده به نظر می‌رسد، می‌تواند خواننده را غافلگیر کند که آیا ورود این واژه‌های کوچک و بازار شعر را ساده‌تر کرده یا معنای دیگر به آن داده و استفاده دیگری در شعر دارند؟

از سوی دیگر، کاربرد عناصری که صور خیال را می‌سازند - تشبیه و استعاره و مجاز و کنایه و اساندهای مجازی - در شعر نو، تفاوتی با شعر کلاسیک دارند که باید به آن توجه کرد. اساساً، کسی که با مقدمات زیباشناختی شعر فارسی آشنا نباشد، از هیچ شعری لذت نمی‌برد، حافظ با به این نکته چه خوب اشاره کرده:

ز شعر دلکش حافظ کسی شود آگاه

که لطف طبع و سخن گفتن دری داند  
داشتن این لطف طبع و آشنایی به رموز سخن گفتن دری، در شعر معاصر نیز یکی از پیش شرطهای آشنایی با شعر فارسی - و البته در همه زمانها - است.

۴-۵) نگاهی نمادین و رمزگرایانه - به دلایل فراوان، از جمله اختناق و استبداد اجتماعی و سیاسی و فراتر از آن، به اقتضای ذات هنر و شعر - خصیصه آشکار شعر معاصر است و شاعر با ملاحظه روابط پیچیده انسان امروز و جامعه پرهیاهو و مملو از تضاد او، بیش از پیش نگاه خود را به حوزه استعاری زبان معطوف کرده و در عناصر صور خیال، تغییراتی داده است؛ شب، دیگر همان شب مقابل روز نیست، زمستان، فقط فصل نیست، پنجره، نماد تازه‌ای است برای نگاه به فردا و جهان آرمانی شاعر، شقایق فقط گل نیست و... در ادامه همین مسیر است که گاه این نمادگرایی و رمزگویی، به ابهام می‌انجامد. البته، ابهام اگر هنرمندانه باشد و از روی عجز و نارسایی و تهیدستی در شعر ایجاد نشده باشد، خود

موجب زیبایی شعر و شگفتی و تأمل خواننده است و چنین ابهامی، البته لازمه یک اثر ادبی و هنری است. از دیگر سو، باید اقرار کرد، ابهام در شعر نو - تأکید می‌کنیم شعر نو اصیل و ریشه دار - عمیق تر و همچون انسان امروز، پیچیده تر و بیشتر به اندیشه شعر مربوط است و جزء جان این شعر به حساب می‌آید؛ البته، چنین ابهامی را با آنچه ممکن است در آثار گنگ و بی سر و بی برخی دیده شود، باید متفاوت دانست. در اینجا لازم است از رهگذر همین مقوله، به یکی دیگر از موانع انس و آشنایی با شعر نو که در هیچیک از موارد پیش گفته نمی‌گنجد، اشاره کنیم و آن کم مایگی و گاه حتی بی مایگی برخی از نوپردازان از پشتوانه‌های فرهنگی و هنری و شعری و ذوقی است، تا آنجا که این بی مایگی - خصوصاً از ادب و شعر کلاسیک - به علاوه ادعا و منم! منم! کردن و انکار جاهلانۀ دیگران و تولید چیزهایی به اسم شعر! تا حدودی چشم اسفندیار جریان نوپردازی شده و در گذشته هم کم و بیش بوده - و متأسفانه، گاه محملی است برای کسانی که کم توجهی به شعر نو را تبلیغ می‌کنند و گاهی همه نام آوران شعر نو را با چوب این گروه سنت ستیز و تجدد شعار، می‌رانند. لایه‌های افراطی بعضی جریانهای شعر معاصر که بعضاً عناوین دهن پرکن و «آوانگارد» هم دارند، از این زمره‌اند. بی راه نیست اگر بگوییم آثار منتشر شده و نشده برخی از اینها - با عنوانهای عجیب و غریب و بعضاً مضحک -، شعر اصیل و پویای معاصر را گرفتار محرومیت مضاعف مخاطب کرده و خواننده مبتدی و شیفته را، با رهزنی گرفتار خود ساخته و برای مدتی جذب خود می‌کند و در میانه راه، دست خالی و سرخورده از هرچه نام شعر نو دارد، رها می‌کند.

#### پانوشته‌ها:

۱- به قطعه «شعری که زندگی است» از مجموعه هوای تازه شاملو مراجعه کنید. این شعر بلند، در واقع نوعی مانیفست و دفاع از شعر امروز است - البته آن گونه شعری که شاملو به آن اعتقاد داشت - در مقابل هجوم و حمله گروهی از محافظان سنت و سنت‌گرایان شعر فارسی. صرف نظر از حالت شعاری باره‌هایی از آن - که تا حدودی لازمه چنین شعرها با چنین مقاصدی است - این شعر تلقی شاعر امروز را از شعر و نگاه او به «انسان، اجتماع، سیاست» و رابطه انسان را با این دو، و «رسالت» شعر و شاعر را در قبال آنها، به خوبی نشان می‌دهد و آن را از شعر کلاسیک متمایز می‌کند. در قطعه «شعر رهایی است» از مجموعه **مر تبه های خاک** نیز، شاعر ضمن اشاره به تجربه‌های فردی خود و تلاشهای پیشستانه‌ای که «بی دخالت جالیلیان» در کشتزار شعر کرده، به نوعی ماهیت شعر نو، و از زبان خود، کار و کردار شاعر امروز را در قیاس با شاعر دیروز، بیان می‌کند. شاملو، بیشتر نیز، در شعر «برای خون و مایک» در مجموعه **آهنگها و احساس**، این تقابل و تلقی را فردی عریان تر و جسورانه تر باز گفته بود.

۲- این نمونه‌ها و نشانیها از مجموعه آثار او با مشخصات زیر داده شده است:

- مجموعه آثار احمد شاملو؛ دفتر یکم، شعرها، زمانه و نگاه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰.



۳- هرچند در شعر نو، عموماً و در آثار اخوان، خصوصاً، عاشقانه‌ها و تغزلی‌ها هم، آمیخته به حزنی عمیق و انسانی است و نمی‌توان چندان انتظار سرخوشی و شور و شوقهای عاشقانه را از آنها داشت، اما حتی، دیگر شعرهای او و امثال او نیز، که یأس و دردمندی در آنها موج می‌زند، به سبب عاطفه انسانی مشترکشان، درد و غم منترج در آنها برای خواننده امروز، حطاً هنری و لذتی عمیق دارد و روح و اندیشه‌اش را درگیر مسأله می‌سازد که با آنها احساس آشنایی می‌کند، آرام می‌گیرد و در خود فرو می‌رود؛ و مگر این امر از کارکردهای شعر عاشقانه نیست؟ و مگر انسان معاصر از شعر عاشقانه اصیل جز این می‌خواهد؟

۴- این مقاله در پی آن نیست که زحمات مؤلفان محترم کتابهای درسی دانش آموزان را که انصافاً نسبت به دوره‌های قبل پر بارتر شده، نادیده بگیرد و همه کوتاهی‌ها را در خصوص موضوع این مقاله، متوجه مدرسه و دبیرستان و کتابهای آن بداند؛ بلکه، نویسنده، به سائقه درونی و به تناسب شغل معلمی در دانشگاه و ارتباط با دانشجویان و مطالعه رفتار و علاقه آنها به این بحث و آثار نگران‌کننده این ناآشنایی با شعر معاصر، بر آن شد تا جریان این مسئله را از دوران مدرسه تا دانشگاه پی بگیرد و آنچه را خود دیده و مؤثر تشخیص داده، برای بهتر شدن این وضع در معرض قضاوت صاحب نظران بگذارد.

۵- این نمونه‌ها و نشانیها از منبع زیر داده شده است:

- مجموعه کامل اشعار تیما پوشیج: تدوین سیروس طاهباز، نگاه، چاپ چهارم، تهران ۱۳۷۵.

۶- این نشانیها از چاپ جدید این آثار با مشخصات زیر است:

- در حیات کوچک پاییز: در زندان، مهدی اخوان ثالث، زمستان، چاپ یازدهم، تهران ۱۳۷۹.

- زندگی می‌گویند: اما باز باید زیست: زمستان، چاپ نهم، تهران ۱۳۷۹.

- تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم: مروارید، چاپ پنجم، تهران ۱۳۷۶.

۷- برای دیدن نمونه‌های دیگر، علاوه بر آثار شاعران، می‌توان به منبع زیر مراجعه کرد؛ با این توضیح که این منبع فقط به تلمیحات در آثار پنج شاعر پرداخته است:

- فرهنگ تلمیحات در شعر معاصر، محمدحسین محمدی، نشر میترا، چاپ اول، تهران ۱۳۷۴.